

## چشم‌های اِلِسا

لوئی آراگون  
ترجمهٔ عباس پژمان

### **Les Yeux d'Elsa**

Tes yeux sont si profonds qu'en me penchant pour boire  
J'ai vu tous les soleils y venir se mirer  
S'y jeter à mourir tous les désespérés  
Tes yeux sont si profonds que j'y perds la mémoire

À l'ombre des oiseaux c'est l'océan troublé  
Puis le beau temps soudain se lève et tes yeux changent  
L'été taille la nue au tablier des anges  
Le ciel n'est jamais bleu comme il l'est sur les blés

Les vents chassent en vain les chagrins de l'azur  
Tes yeux plus clairs que lui lorsqu'une larme y luit  
Tes yeux rendent jaloux le ciel d'après la pluie  
Le verre n'est jamais si bleu qu'à sa brisure

Mère des Sept douleurs ô lumière mouillée  
Sept glaives ont percé le prisme des couleurs  
Le jour est plus poignant qui point entre les pleurs  
L'iris troué de noir plus bleu d'être endeuillé

Tes yeux dans le malheur ouvrent la double brèche  
Par où se reproduit le miracle des Rois

Lorsque le coeur battant ils virent tous les trois  
Le manteau de Marie accroché dans la crèche

Une bouche suffit au mois de Mai des mots  
Pour toutes les chansons et pour tous les hélas  
Trop peu d'un firmament pour des millions d'astres  
Il leur fallait tes yeux et leurs secrets gémeaux

L'enfant accaparé par les belles images  
Écarquille les siens moins démesurément  
Quand tu fais les grands yeux je ne sais si tu mens  
On dirait que l'averse ouvre des fleurs sauvages

Cachent-ils des éclairs dans cette lavande où  
Des insectes défont leurs amours violentes  
Je suis pris au filet des étoiles filantes  
Comme un marin qui meurt en mer en plein mois d'août

J'ai retiré ce radium de la pechblende  
Et j'ai brûlé mes doigts à ce feu défendu  
Ô paradis cent fois retrouvé reperdu  
Tes yeux sont mon Pérou ma Golconde mes Indes

Il advint qu'un beau soir l'univers se brisa  
Sur des récifs que les naufrageurs enflammèrent  
Moi je voyais briller au-dessus de la mer  
Les yeux d'Elsa les yeux d'Elsa les yeux d'Elsa

By Louis Aragon

### چشم‌های السا

دریای چشم‌هایت چنان ژرف است که وقتی خم شدم آبی از آن بنوشم  
دیدم همه خورشیدها می‌آیند خود را در آن نگاه کنند  
همه نومیدها خود را در آن می‌اندازند تا بمیرند  
دریای چشم‌هایت چنان ژرف است که خاطراتم را در آن گم می‌کنم

در سایه پرنده‌ها دریای متلاطم است چشم‌هایت  
بعد ناگهان هوا خوش می‌شود و چشم‌هایت تغییر می‌کند  
تابستان می‌آید و ابر را به شکل پیشبند فرشته‌ها می‌برد  
آسمان هیچ‌جا مثل بالای گندمزار آبی نیست

بادها بیهوده غم‌های آسمان را می‌تاراند  
چشم‌های تو وقتی اشکی در آن‌ها بدرخشد روشن‌تر از آسمان است  
چشم‌های تو آسمان بعد از باران را به رشک و می‌دارد  
شیشه هیچ‌گاه مثل وقتی که می‌شکند آبی نیست

مادر هفت درد ای تلؤلؤ مرطوب  
ای که انگار هفت شمشیر دو سر منشوری را بریده‌اند  
روزی که از میان اشک‌ها بدمد روز دردناک‌تری است  
عنبیهات حتی با رخنه‌ای سیاه در آن آبی‌تر از آن است که رنگ ماتم به خود بگیرد

چشم‌هایت در متن بدبختی دو آغلی هستند  
که آن‌جا معجزه شاهان به وقوع می‌پیوندد  
آن‌گاه که هر سه شاه با قلب‌های تپنده  
جامه مریم را می‌بیند که از دیوار آغل آویخته است

یک دهان از ماه مه بس است  
تا کلمات همه آوازا و افسوس‌ها را بگوید  
یک آسمان برای میلیون‌ها ستاره خیلی کم است  
آن همه ستاره چشم‌های تو و رازهای دوگانه‌شان را می‌خواهد

کودکی که محور تماشای تصاویر زیباست  
آن سان با حیرت نگاه نمی‌کند که تو می‌کنی  
چشم از حیرت گشاد کردنت که غیر واقعی می‌نماید  
طوری است که انگار رگبار می‌زند و گل‌ها را شکوفا می‌کند

چشم‌هایت مگر آذرخش در اسپرغم پنهان کرده‌اند  
آن‌جا که حشرات هم آغوشی‌های خشن خود را انجام می‌دهند  
من در میان توری از شهاب‌های ثاقب گرفتار آمده‌ام  
مثل دریانوردی که در قلب تابستان در دریا می‌میرد

من این رادیوم را از دل سنگ بیرون آورده‌ام  
و انگشت‌هایم را در این آتش مقدس سوزانده‌ام  
ای بهشت صد بار بازیافته از دست رفته  
ای چشم‌هایت پروی من و گولکوند من و هند من

قضا چنین خواسته بود که در شبی زیبا دنیا درهم شکست  
بر آبسنگ‌هایی که کشتی شکستگان آتش زدند  
من اما آن‌ها را دیدم بر فراز دریا می‌درخشند  
چشم‌های السا چشم‌های السا چشم‌های السا می‌درخشند

### شرح

دریای چشم‌هایت چنان ژرف است که وقتی خم شدم آبی از آن بنوشم  
دیدم همه خورشیدها می‌آیند خود را در آن نگاه کنند  
همه نومیدها خود را در آن می‌اندازند تا بمیرند  
دریای چشم‌هایت چنان ژرف است که خاطراتم را در آن گم می‌کنم

این شعر را لوئی آراگون، شاعر بزرگ فرانسوی، برای زنش السا گفته است. السا از  
یهودی‌های اهل روسیه و نویسنده بود، اما بعضی آثارش را به زبان فرانسه نوشته است.  
اسم اصلی‌اش الا یوری یوفنا کاگان و مشهور به السا تریوله بود. او اول با افسری

فرانسوی به نام آندره تریوله ازدواج کرده بود. اما از تریوله جدا شد و چند سال بعد با لوئی آراگون ازدواج کرد. با این حال، اسم شوهر قبلی‌اش را برای خود نگه داشت. به طوری که کتاب‌هایش را هم با امضای السا تریوله منتشر کرد.

آراگون در سال ۱۹۳۹، وقتی چهل و دو ساله بود با السا ازدواج کرد و این شعر را هم بعد از آن تاریخ و در دوران جنگ جهانی دوم سرود. توجه به این موضوع و همین طور شرح حال آراگون می‌تواند به درک شعر کمک کند. او فرزند نامشروع لوئی آندریو، رئیس پلیس پاریس، و دختر کم‌سالی به نام مارگریت توکا از طبقه متوسط بود. مادرش هنگام زایمان او هفده سال داشت و پدرش پنجاه و هفت سال. پدر، که از مقامات ارشد فراماسون‌ها هم بوده، ظاهراً قبول نکرده بود این رابطه فاش شود و آراگون تحت سرپرستی مادر و مادر بزرگ مادری‌اش بزرگ شد. حتی در شناسنامه هم که پدر برایش گرفت اسم فامیلش را آراگون انتخاب کرد نه اسم فامیل خودش را که آندریو بود. مادر و مادر بزرگ هم تا وقتی که او بزرگ نشده بود حقیقت را به او نگفتند. ظاهراً طبق توافقی که با پدر صورت گرفته بود قرار نبوده است بگویند. برای همین بود که تا هجده سالگی فکر می‌کرد پدرش مرده و مادر بزرگش عمه اوست و مادرش هم خواهرش است. دانشجوی سال دوم پزشکی بود که مادرش حقیقت را به او گفت. در هر حال، این شعر در درجه اول فضا و احساسات دوران جنگ را بیان می‌کند. درد و نومیدی عمیق السا که در چشم‌های او خوانده می‌شود، زیبایی خود آن چشم‌ها، احساسات عاشقانه شاعر. تصویرهای گوناگونی که در شعر خلق می‌شود همگی برای بیان و القای این احساسات است. یک دو جا هم، در اواخر شعر، اشارات مبهمی به زندگی گذشته خود آراگون می‌شود. در آن جنگ، آراگون و السا هر دو عضو نیروی مقاومت فرانسه بودند، که به طور مخفیانه با اشغالگران فرانسه می‌جنگید.

در سایه پرنده‌ها دریای متلاطم است چشم‌هایت  
بعد ناگهان هوا خوش می‌شود و چشم‌هایت تغییر می‌کند  
تابستان می‌آید و ابر را به شکل پیشبند فرشته‌ها می‌برد  
آسمان هیچ‌جا مثل بالای گندمزار آبی نیست

مصرع اول، در سایه پرنده‌ها دریای متلاطم است چشم‌هایت، تصویری از اندوه و اضطراب است. آفتاب معمولاً تصویری برای شادی است، و نبودن آن، که می‌شود سایه

یا تاریکی، تصویر اندوه است. تلاطم هم تصویر ناآرامی و اضطراب است. مصرع دوم، بعد ناگهان هوا خوش می‌شود و چشم‌هایت تغییر می‌کند، تغییر حالت چشم‌ها را بیان می‌کند. یعنی رفتن ناگهانی اندوه و اضطراب، و آمدن شادی و آرامش به جای آن‌ها. مصرع سوم، ابری که تابستان آن را به شکل پیشبند فرشته‌ها می‌برد، تصویری از شادی است. همین‌طور تصویری از معصومیت و پاکی. فرشتگان، بر خلاف انسان‌ها، موجوداتی هستند که هیچ‌وقت گناه نمی‌کنند. و در مصرع چهارم، آبی مخصوص و زیبای آسمان در بالای گندمزار، نشانه زیبایی و آرامش عمیق است. منظور از گندمزار هم همان موهای زن است، که به خاطر رنگ زردشان به گندمزار تشبیه می‌شود.

بادها بیهوده غم‌های آسمان را می‌تاراند  
چشم‌های تو وقتی اشکی در آن‌ها بدرخشد روشن‌تر از آسمان است  
چشم‌های تو آسمان بعد از باران را به رشک می‌آورد  
شیشه هیچ‌گاه آن‌طور آبی نیست که در محل شکستش هست

در مصرع یک و دو، بادها به این صورت تصویر شده‌اند که انگار وزیدنشان برای این است که می‌خواهند غم‌های آسمان را از روی آن بتاراند، تا آن را روشن‌تر یا شادتر بکنند. اما شاعر می‌گوید این کار آن‌ها بیهوده است، چون وقتی اشکی در چشم‌های السا بدرخشد آن‌ها روشن‌تر یا شادتر از آسمان هستند، و بنابراین بادها نمی‌توانند با تاراندن ابرها از روی آسمان چیزی شادتر از چشم‌های او به وجود بیاورند. مصرع سه خطاب به او می‌گوید چشم‌های تو حتی اینقدر شاد هستند که آسمان بعد از باران هم به آن‌ها حسودیش می‌شود. و در مصرع چهار، به‌طور تلویحی، صحبت از ضریب انکسار نور در محیط‌های مختلف است، که با هم فرق می‌کند. برای همین است که اگر اشکی در چشمی آبی باشد مثل این خواهد بود که شکستگی‌ای در شیشه‌ای هست، و لذا آبی‌اش اندکی آبی‌تر خواهد شد، یعنی درخشش بیشتر خواهد شد.

مادر هفت درد ای تلؤلؤ مرطوب  
ای که انگار هفت شمشیر دو سر منشوری را بریده‌اند  
روزی که از میان اشک‌ها بدمد روز دردناک‌تری است  
عنیهات حتی با رخنه‌ای سیاه در آن آبی‌تر از آن است که رنگ ماتم به خود بگیرد

این‌جا آراگون چشم‌های اشک‌آلودِ السا را به مریم تشبیه می‌کند، و دردی را که در آن چشم‌ها دیده است مثل دردهای هفت‌گانهٔ مریم می‌داند، که شرح آن‌ها در انجیل آمده است. دردهای هفت‌گانهٔ مریم این‌ها هستند: دردی که او بعد از پیشگوییِ شمعونِ قدیس دربارهٔ نوزادش، یعنی مسیح نوزاد، کشید. دردی که هنگام فرارش به مصر کشید- هرود، امپراتورِ روم، دنبال مسیح نوزاد می‌گشت تا او را بکشد، و مریم مسیح را برداشت و از اورشلیم به مصر فرار کرد. چون وقتی هنوز مسیح در رحم مادر بود و به دنیا نیامده بود، پیشگوها به هرود گفته بودند نوزادی می‌خواهد به دنیا بیاید که تهدیدی برای تاج و تخت تو خواهد بود. این بود که او هم دستور داده بود همهٔ نوزادانی را که در آن دوران به دنیا می‌آمدند بکشند تا آن نوزاد هم در میان آن‌ها کشته شود. دردی که هنگام گم شدن مسیح کودک در معبد اورشلیم کشید. دردی که آن‌گاه کشید که دید مسیح دارد صلیب خودش را بر پشتش حمل می‌کند. دردی که هنگام مصلوب شدن مسیح کشید. دردی که وقتی جنازهٔ مسیح را از صلیب به پایین آوردند کشید. دردی که هنگام دفن مسیح کشید.

هفت شمشیرِ دو سر منشورِ نور را بریده‌اند- تصویری است برای درخشندگی و غمی که در چشم السا می‌بیند. عنیبه آن قسمت از سطح چشم است که می‌تواند رنگ‌های گوناگونی داشته باشد، و به شکل دایره‌ای است که دایره‌ای دیگر به رنگ سیاه در وسط آن هست و اسمش مردمک است. سطح عنیبه با شعاع‌هایی پوشیده شده است که هر کدام آن‌ها به صورت پاره‌خط فرورفته‌ای به نظر می‌آید. چیزی مثل زخم یا برش. همین شعاع‌هاست که شاعر آن‌ها را به بریدگی تشبیه می‌کند. اما بریدگی چیزی است که می‌تواند درد یا دردآلودگی را القا کند. ضمناً استفاده از شمشیرِ دو سر هم در زبان فرانسه به معنی شدتِ عمل به خرج دادن در ایجادِ زخم هست. بنابراین شدتِ آن درد و اندوه هم با این تصویر بیان می‌شود. و بالاخره، مصرعِ عنیبه‌ات حتی با رخنه‌ای سیاه در آن آبی‌تر از آن است که رنگِ ماتم به خود بگیرد. این هم اشاره به همان مردمک است که انگار سیاهی‌ای است که در عنیبه رخنه کرده است.

چشم‌هایت در متنِ بدبختیِ دو آغلی هستند

که آن‌جا معجزهٔ شاهان به وقوع می‌پیوندد

آن‌گاه که هر سه شاه با قلب‌های تپنده

جامهٔ مریم را می‌بیند که از دیوارِ آغلِ آویخته است

اشاره به تولد مسیح است که در یک دوران بسیار سخت صورت گرفت. به خاطر آن کشتار نوزادان، که هرود راه انداخته بود، مریم مجبور شد مسیح را در خفا و در آغل یا مکان گوسفندان به دنیا بیاورد. برای همین است که آغل در فرهنگ مسیحیت استعاره‌ای از قداست یا تقدس است. آراگون بدبختی جنگ جهانی دوم را به بدبختی دورانی تشبیه می‌کند که هرود نوزادان را می‌کشت، و چشم‌های السا را به پنجره‌های آغلی که مسیح در آن متولد شد و با خودش عشق به دنیا آورد. معجزه شاهان هم باز اشاره به همان تولد مسیح است. مسیحی‌ها می‌گویند وقتی مسیح می‌خواست متولد شود، ستاره‌ای در مشرق زمین طلوع کرد و سه نفر از مَغ‌ها یا روحانیان زرتشتی ایران فهمیدند که معجزه‌ای می‌خواهد به وقوع بپیوندد. آن وقت آن ستاره در آسمان راه افتاد و به سمت مغرب رفت، و آن سه مَغ هم به دنبال آن راه افتادند و رفتند. بعد ستاره بالای همان آغلی که مریم می‌خواست آن‌جا مسیح را به دنیا آورد متوقف شد. آن‌جا آن‌ها شاهد تولد مسیح یا تولد عشق شدند. این اتفاق در فرهنگ مسیحیت به معجزه سه شاه یا معجزه شاهان معروف است. این که آن سه مَغ را شاه می‌گویند به خاطر احترامی است که در حق آن‌ها قائل شده‌اند.

یک دهان در ماه مه بس است  
تا کلمات همه آوازا و افسوس‌ها را بگوید  
یک آسمان برای میلیون‌ها ستاره خیلی کم است  
آن همه ستاره چشم‌های تو و رازهای دوگانه‌شان را می‌خواهد

ماه مه را، که مصادف با اردیبهشت سال شمسی است، به دهانی تشبیه می‌کند که انگار گل‌هایی که می‌رویاند کلمات همه آوازا و افسوس‌هایی است که می‌خواند. افسوس‌ها را به خاطر موقعیت جنگی آن زمان می‌گوید. آن وقت چشم السا را با آسمان پُرستاره و رازآلود مقایسه می‌کند. می‌گوید آسمان نمی‌تواند درخشندگی و رازهای آن همه ستاره را آن‌طور که باید و شاید نشان دهد. چشم‌های تو لازم است تا بشود این حد از درخشندگی و رازآلودگی را نشان داد.



چشم‌هایت مگر آذرخش در اسپرغم پنهان کرده‌اند  
آن‌جا که حشرات هم آغوشی‌های خشن خود را انجام می‌دهند  
من در میان توری از شهاب‌های ثاقب گرفتار آمده‌ام  
مثل دریانوردی که در قلب تابستان در دریا می‌میرد

اسپرغم گلی است که بوی آن خاصیت آرامش‌بخش دارد. آذرخش هم استعاره‌ای از گیرندگی است، همان خاصیتی که در برق هست و می‌تواند انسان را بی‌حرکت کند. مصرع دوم تصویری از شهوت‌انگیزی است. من در میان توری از شهاب‌های ثاقب گرفتار آمده‌ام، باز تصویری از درخشندگی آن چشم‌هاست، که شاعر را در میان خود گرفتار کرده است. در قلب تابستان که آسمان صاف‌تر است شهاب‌های ثاقب زیاد دیده می‌شود. در اول شعر هم چشم‌ها به دریا تشبیه شده بود، این‌جا هم باز آن تصویر تکرار می‌شود. مثل دریانوردی که در قلب تابستان در دریا می‌میرد، یعنی این‌که مثلاً دریانورد چشم‌های به رنگ دریایت هستم، کشته درخشندگی چشم‌های آب‌ات هستم.

من این رادیوم را از دل سنگ بیرون آورده‌ام  
انگشت‌هایم را در این آتش مقدس سوزانده‌ام  
ای بهشت از دست رفته صد بار بازیافته از دست رفته  
ای چشم‌هایت پروی من و گولکوند من و هند من

همچنان صحبت از چشم‌هاست. این‌بار آن‌ها به اعتبار همان درخشندگی‌شان به رادیوم تشبیه می‌شوند که فلز درخشنده‌ای است، و از دل سنگ و به سختی هم به دست می‌آید. شاید می‌خواهد بگوید آن چشم‌ها در زندگی‌ای پیدا شده که زندگی سختی بوده است. زندگی‌ای که تألمات و دردهایی برای او داشته است - انگشت‌هایم را در این آتش مقدس سوزانده‌ام. مصرع ای بهشت صدبار بازیافته از دست رفته هم السا را به بهشت بازیافته‌ای تشبیه می‌کند که به اندازه بهشت بازیافته‌ای برایش ارزش دارد که صد بار از دست رفته باشد. پرو و هند، و همین‌طور گولکوند، که یکی از شهرهای ثروتمند هندوستان هم هست، از مهدهای کهن تمدن بوده‌اند.

قضا چنین خواسته بود که در شبی زیبا دنیا در هم شکست  
بر آبسنگ‌هایی که کشتی شکستگان آتش زدند  
من اما آن‌ها را دیدم بر فراز دریا می‌درخشند  
چشم‌های السا چشم‌های السا چشم‌های السا می‌درخشند

آبسنگ‌ها صخره‌هایی دریایی هستند. دو مصرع اول از این بند پایانی وضعیتی را  
تصویر می‌کند که امید چندانی برای نجات یافتن نیست. دنیا مثل کشتی‌ای در دریا  
درهم شکسته است. انسان‌ها آبسنگ‌هایی را که می‌توانسته است آن‌ها را از غرق شدن  
نجات دهد آتش زده‌اند. آبسنگ‌ها صخره‌هایی است در دل دریا که گاهی می‌تواند  
کشتی شکستگان را از غرق شدن نجات دهد. در چنین وضعیتی است که شاعر  
چشم‌های معشوقه را می‌بیند که در آسمان زندگی‌اش می‌درخشند، و او را به زندگی  
امیدوار می‌کند. دنیای آن دورانی که آراگون این شعر را نوشت واقعاً شبیه چنین چیزی  
بود.

\*\*\*\*\*